

از این فراز و فرود که بگذریم در دهه‌های معاصر هستند کسانی که اداره امور امت را از وظایف فقیه دانسته، بدون این که برای رأی مردم نقشی قائل باشند و آن را به روایات معتبر، مستند می‌سازند.

توجه کنید:

«در مورد فقهای جامع الشرائط نیز دانستید که روایات معتبر، دلالت کامل بر این داشت که فقیه جامع الشرائط این حق و بلکه وظیفه را دارد که متصدی اداره امور امت گردد و با این تصدی، ولایت فقیه از ناحیه شرع برای او ثابت می‌شود، بدون این که انتخاب امت یا بیعت آنان هیچ نقشی در ثبوت این ولایت داشته باشد. پس فقیه جامع الشرائط هم، به شرط قیام به تصدی به ولایت امر منصوب می‌گردد ... بنابراین انتخاب امت در فعلیت ولایت فقیه نیز نقشی ندارد، بلکه اگر فقیهی با تصدی اداره امور، ولی امر مردم گردید، آثار ولایت امر بر او مترتب می‌شود و اداره امور مردم بر وی واجب می‌گردد و مردم موظف‌اند که همانند ولایت معصومان - علیهم السلام - در امور اجتماعی از او اطاعت کنند. بر این اساس روشن می‌شود که انتخاب امت هیچ نقش و تاثیری در ثبوت ولایت کبرا برای فقیه جامع الشرائط ندارد. در نتیجه مجالی برای آن نیست که به جوهری رجوع شود که بر ترتب اثر بر انتخاب، دلالت می‌کنند، زیرا مفروض آن است که این وجوه زمانی دلالت دارند که به جز آنها دلیلی بر ثبوت ولایت امر برای فقیه وجود نداشته باشد»¹.

در این متن ولایت معصومان (پیامبر و ائمه اثنی عشر علیهم السلام) بر امور اجتماعی مردم، بدون دخالت رأی ایشان در این باره مسلم انگاشته شده است، چنان که سرایت آن به فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت نیز مسلم و مورد دلالت کامل روایات معتبر دانسته شده است. بر بنیان فوق است که قائل این متن بر فرض تمامیت جوهری که برخی برای اعتبار رأی مردم به آن‌ها تمسک جست‌ه‌اند، آن‌ها را محکوم روایات مورد اشاره میدانند، گرچه ایشان ظاهراً دلالت آن وجوه را - حتی با نبود مانع مفروض - بر اثبات مراد ناتمام می‌دانند.²

و این درحالی است که ما در گذشته اقتضای برخی از آن وجوه را برای دلالت بر اعتبار رأی مردم تمام، لکن آن را مشروط به نبود مانعی از طریق نص ملفوظ می‌دانستیم.

بنیان فلسفی-کلامی این اندیشه، فارغ از نصوص مورد ادعا

در بیان بنیان فلسفی-کلامی این اندیشه - چنان که برخی به آن تصریح کرده‌اند - می‌توان گفت:

«بینش اسلامی [توحیدی] اقتضا می‌کند که کل هستی را مخلوق و ملک حقیقی و [اعتباری] خدا بدانیم و اگر بپذیریم که همه چیز از جمله انسان ملک خدای متعال است، باید پذیرفت که هر تصرفی در جهان هستی باید مسبوق به اذن وی باشد و انسان آن چنان آزاد نیست که بتواند در دیگران که مخلوق و مملوک حقیقی خدا هستند، هر گونه که بخواهد، تصرف کند. در نتیجه حق نداریم دست به اعتبارهایی بزنیم که با مالکیت خداوند منافات داشته باشد پس مطابق حاکمیت الهی، کسی بدون اذن او حق تصرف و اعمال فشار بر مملوک او را ندارد»³.

1. حکومت اسلامی در عصر حضور و غیبت معصوم . علیه السلام ، ج3، ص524.

2 . همان، صص 524.557.

3 .ک: فصلنامه حکومت اسلامی، ش 95، ص83، به نقل از حقوق و سیاست در قرآن، ص98.

البته قائل در متن فوق، به عدم اعتبار رأی مردم تصریحی ندارد، چنان که به جانشینی فقیه در اداره جامعه از معصوم - علیه السلام - بیانی را به منصفه ظهور نرسانده است، لکن لازم سخن فوق و تصریحات وی در مواضع دیگر اعتقاد وی را به عدم اعتبار و جانشینی مورد اشاره، ثابت می‌نماید.

در امتداد این بیان

به مناسبت باید گفت: باور فوق (مالک انگاری خداوند و مملوک‌انگاری جهان هستی علی‌الاطلاق) باعث گردیده تا در صحن تکلیف و شریعت برخی، اصل برائت عقلی را در زمان شک در تکلیف بر نتابند و پیشنهاد انحصاری آنان اصل حذر و احتیاط باشد. چنان که در فلسفه فقه به حاکمیت عدالت و حق بر دستگاه تشریح و خروجی آن باور نداشته باشند و در واقع به اندیشه منسوب به اشاعره (یا جمعی از ایشان) برسند که «هر آن‌چه شارع انجام دهد و تکلیف کند عدل و حق است» نه «آن چه حق و عدل است، شارع انجام می‌دهد و تکلیف می‌نماید». فتامل.⁴

به تعبیر دیگر:

هرگاه عدل را به «وضع الشئ فی موضعه» معنا کنیم تمام سخن در «فی موضعه» است. صاحبان اعتقاد به واقع بودن مثل عدل و حق،⁵ به گزاره دوم رأی می‌دهند و لذا از عدالت به عنوان یک قاعده یا فراقاعده (پارادایم) یاد می‌کنند در حالی که گروه اول (اراد ه‌گرایان) واقعی برای مثل عدل و حق جز آن چه را معتبر اعتبار می‌کند، تصور نمی‌کنند.

گفتگو با این جماعت، مجال واسع دارد؛ زیرا بر فرض که چنین باشد - که نیست - گاه شارع خود، ضابطه رفتارش را برای ما بیان می‌کند و این جا است که می‌توان - البته با احتیاط - حکمی را هرچند مدلول برخی ادله معتبر باشد، به ملاک مثل عدل و ظلم رد کرد. فتامل تعرف.

4. اشاره به این که این جمعیت می‌توانند بگویند ما به عدل و حق پیشینی قائل هستیم لکن راه کشف آن را اسناد شرعی می‌دانیم. ایشان اگر این را بگویند، باز هم رفتارشان در فقه، همان رفتار اشاعره خواهد بود و عملاً در صحن استنباط، تفاوتی با آن‌ها ندارند.
5. در لسان رایج، از این گروه، گاه به «طبیعت‌گرایان»، «غایت‌گرایان» و «واقع‌گرایان» یاد می‌شود.